

شارون محیط زیست را پیدا می کند



نوشته: تام هاوکینز
مترجم: ایرج مؤمنی زاد



یک روز صبح، شارون زود از خواب بیدار شد. آموزگارش، خانم کلارک، به او گفته بود همه باید محیط زیست را پاکیزه نگه دارند. شارون می‌بایست اول محیط زیست را پیدا می‌کرد تا بعد بتواند آن را پاکیزه نگه دارد. جمعه بود و او فرصت کافی برای جست و جو داشت.



از جایش که برخاست، زیر تختخوابش را نگاه کرد. آن جا فقط گرد و خاک بود. آخه پس محیط زیست کجا بود؟





شارون رفت سمت پنجره. آن را باز کرد و به درختان توی حیاط همسایه نگاه کرد. بوی نسبتاً عجیبی در هوا پراکنده شده بود، بویی شبیه دود. شاید از کارخانه قدیمی شهر بود. بوی خوشایندی نبود. شارون رفت توی راهرو. وای! دود سیگار پدر بود که پیچیده بود توی راهرو. اما او باید عجله می کرد تا بلکه محیط زیست را پیدا کند.



شارون، دست و رویش را شست و موهایش را شانه کرد. دندان‌هایش را مسواک می‌زد و به جریان آب می‌نگریست که به سرعت از شیر سرازیر می‌شد و چرخان در سوراخ روشویی پایین می‌رفت. از ذهنش گذشت: این همه آب از کجا می‌آید و به کجا می‌رود؟ بعد به آشپزخانه رفت. مادرش، مشغول شستن توت فرنگی‌ها بود. شارون با خود فکر کرد: «توت فرنگی‌ها اونقدر خوب شسته شده‌اند که بشه خورد؟»



او بعد از صبحانه، برای یافتن محیط زیست بیرون رفت. هنوز دور نشده بود که دوستش، هرمان سنجابه، را دید. هرمان، پرسید: «شارون راه افتادی کجا می‌ری؟» شارون جواب داد: «می‌خوام محیط زیست رو پیدا کنم. این حوالی، ندیدیش؟» بنظر می‌رسید این حرف، هرمان را به خنده انداخته باشد: «من که نگشتم‌ام. اما فکر می‌کنم حالا که اونو توی خونه پیدا نکرده‌ای، لابد یه جایی این بیرون باید پیداش کنی.» بعد به شارون چشمکی زد اما شارون منظورش را نفهمید.





شارون پرسید: «تو معمولاً کجا دنبال محیط زیست می گردی؟» هرمان جواب داد: «آخه من که دنبال محیط زیست نمی گردم.» شارون باز پرسید: «خب پس چطور همیشه پیداش می کنی؟ بین اگه پیداش نکنی، اونوقت چطور می خوی تمیز نگهش داری؟» هرمان جواب داد: «چون نیازی ندارم، دنبالش نمی گردم. توی هر وجب جا که هستیم، محیط زیست هم هست. شارون، چپ و راست را نگاه کرد. بالا و پایین را نگاه کرد. آنگاه درست به پاهایش نگریست: «کجا؟ اون الان کجاست؟»



هرمان گفت: «تو یه بند داری دنبال محیط زیست می گردی. بهتره یه کم بشینی و استراحت کنی.» شارون نشست. محیط زیست الان کجاست؟ گویی که این ترس را داشته باشد که محیط زیست پا در بیاورد و بگریزد. پچ پچ کنان گفت: «آخه اون الان کجاست؟» هرمان گفت: «یه نفس عمیق بکش.» شارون نفس عمیقی کشید و به آرامی گفت: «خب، حالا بهم میگی محیط زیست کجاست؟» هرمان جواب داد: «هوایی که الان تنفس کردی، جزیی از محیط زیست است.»





ش

شارون بی درنگ برخاست: «یعنی می‌خواهی بگی همه زندگی‌ام محیط زیست رو تنفس کرده‌ام؟» هرمان، بی‌هوا تکان ملایمی به دم پشمالویش داد و گفت: «آها! آره. آب که تا بحال نوشیدی؟ از این هم بیشتر، بین شاید صبحونه، سیریل، شیر و میوه هم میل کرده باشی، درسته؟» شارون مادرش را به یاد آورد که مشغول شستن توت‌فرنگی‌ها بود. شارون گفت: «سیگارهای بابام و گرد و خاک زیر تختخوابم چی؟» هرمان گفت: «زدی توی خال. به هر جا نگاه کنی، محیط زیست رو می‌بینی.»





هرمان، چند دانه بلوط را که زیر درختی در همان حوالی افتاده بودند، با انگشت فشار داد و یکی از آنها را گاز زد و گفت: «این دانه‌های بلوط، بخشی از محیط زیست است. باید بگم، عجیب هم خوش طعم هستند. محیط زیست کمکون می‌کنه تا قوی و تندرست باشیم. گاهی وقتا هم ما رو بیمار می‌کنه. محیط زیست یعنی هوا، آب، خاک و غذایی که می‌خوریم. ببین، محیط زیست همه اون چیزاییه که دور و بر ماست.»



شارون، فکر کرد و فکر کرد، بعد گفت: «ببین، حاضرم شرط ببندم که خورشید دیگه جزء محیط زیست نیست.» هرمان جواب داد: «خب، چرا اونم جزئی از همین محیط زیست است. ذره‌ای از نور خورشید می‌تونه ویتامین دی مورد نیاز بدنت رو تأمین کنه. اگه هم زیاد زیر نور خورشید بمونی، سخت بیمار میشی. برای همینه که ما سنجاب‌ها، لانه‌های دلپذیر آفتاب‌گیر و عمیق می‌سازیم. هرچند شما آدمای چیزی به دلپذیری یه لانه ندارید، خب دست کمش اینه که یه خونه دارید.»





شارون برخاست. چند بار بار دور خودش چرخید، بعد گفت: «پس محیط زیست همه جا هست. توی آسمون و زمین. توی آب و زیر تختخواب.» هرمان گفت: «همه ما می‌تونیم به محیط زیست کمک کنیم اگه همیشه اون رو به یاد داشته باشیم.» و حرفش را ادامه داد: «اینکه مراقب باشیم چه چیزایی رو دور بریزیم، زباله ها رو کجا بذاریم و حواسمون به آبی که هدر می‌دیم باشه.»





شارون گفت: «همینطور با شستن دست‌هامون پیش از خوردن غذا.»
هرمان گفت: «آفرین، شیرین گفتی. و همین طور با استفاده دوباره از بعضی چیزا و بازیافت روزنامه‌ها و کیسه‌های پلاستیکی تو میتونی به مامانت در انجام این کار کمک کنی. و همینطور با بردن مواد واقعا بدبو مثل نفت، قوطی‌های قدیمی پاک کننده‌ها و رنگ به یک محل جمع‌آوری خاص. ببین، این کار باعث می‌شه تا محیط زیست آلوده نشه، به آب‌ها نشت نکنه و ما سنجاب‌ها و شما آدم‌ها بیمار نشیم.»



شارون گفت: «ای وای! تمیز نگه داشتن تمام محیط زیست، عجیب، کار سخت و بدجور بزرگیه.»
هرمان گفت: « برای همیشه که همه، همه جا و همه وقت برای این کار لازمه مشغول این کار هستن». شارون گفت: «بهتره که دست به کار بشیم.» هرمان، با بر روی هم کشیدن دندانهایش صدای ژغ ژغی به نشانه خداحافظی از خود درآورد و چهار دست و پا از درخت بالا رفت.



شارون، راه افتاد. او وزش نسیم را روی صورتش احساس می کرد. محیط زیست، خیلی بزرگ بود. محیط زیست، تمام آسمان، اقیانوس ها، کوه ها و همه ی شهرهای دنیا بود. پاکیزه نگه داشتن آن، چه کار بزرگی به نظر می رسید. شارون فکر کرد: «این کار تمام صبح ... یا تمام روز ... یا حتی تمام هفته زمان می برد.»





نویسنده: تام هاوکینز
مترجم: ایرج مؤمنی زاد
صفحه آرا: ندا خسروی فرد

آماده سازی و صفحه آرای: انتشارات مؤسسه پژوهشی تاریخ ادبیات کودکان



مؤسسه پژوهشی تاریخ ادبیات کودکان

koodaki.org

درگاه های کودکی

- iranak.org ایرانک
- ketabak.org کتابک
- amoozak.org آموزک
- khanak.org خوانک
- rootak.org روتک
- iranak.org ایران کودکی
- ketabak.org پنجره ای به جهان خواندن
- amoozak.org آموزش خلاق کودک محور
- khanak.org با من بخوان
- rootak.org پایگاه ارتباط فرهنگی کودک و نوجوان